

داشته باشم پس من شروع با قاصد اوله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پادشاه رومی نمود و نهایت با او را که بود پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر جناب شوم باینه ضعف اعتقاد و ضعفاء و عوام از شیعه خواهد بود پس در باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضه ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پادشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صبح آن شب پادشاه دراز کوشی مصری بمن ارزانی داشت باشال سرعه و ماهوت و شیرینی و به یک از آنان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز کوشی را در طلب به چهل تومان بخرتم -

### در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است - کتاب غنیمه المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است کتاب مسکک در شرح ارشاد در دو مجلد است - کتاب تفسیر کویا در هفت مجلد است -

### در کتب معتبره مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است - و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن چهار کتاب است - و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت وقت در تنسیخ اخبار است کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مکیه و قصاید عربیه در مرثی ذکر کرده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمه المعاد در نزد من است چنانکه کتب اسناد اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منبع الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار است ترا در کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منبع الاحزان از خود طاحسن یزدی نیز سر آمد کتب مصیبت و نهایت معتبره و همچنین بکار که اعلی از همه است و همچنین فتح شیخ طریقی و آهون سید بن طاووس و مثیر الاحزان این نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین اشاعه شیخ مفید و امامی صدوق - از آنجا نیکه در اخبار مصیبت غنیمه صحیح با اصطلاح متأخرین نام درست نهادند و در اخبار غنیمه صحیح باینه نهایت وقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقاسی در بندی مثل بر غت و همین است اخبار منظومه الکذب یا مقطوعه الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این تفسیر هم چندی بر سر او حاضر می شدم ولیکن تحقیقی از او استماع نه میشد -

### در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطاببات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظمی بود در قریه از قری من پس در آن شهر  
 نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من کفتم ده است و یک یک چگونه ده یک می شود  
 گفت قاعده حساب چنین است آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج بجا  
 است و مراد ادعیه ختم و دوازده امام خواهد نصیر بود لهذا آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد  
 بشده تا اینکه در مطالب مشرعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صاحب حکایت داشت که چون من با صغیر  
 رقم مطول میخوانم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او  
 حاضر شدم و ما کیفیت درس او پسندیدیم - و از جمله مطاببات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدم  
 میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه درین راه گفتند که اوز ناکرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بجا  
 می روی و ز نامی کنی و جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامه عمل دست راست  
 می نویسند ز نار و دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر است و حاجی مزبور در کربلا  
 معلی خانه خریده بود در آخر عمر کربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی زیارت حضرت سید الشهدا  
 علیه السلام مشرف شد پس از زیارت نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بنا کاف و اقی  
 اودا بدوش گرفتند و بجانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله و اهل العوالمین علیه السلام

### در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاقی عجب دست بمداد زیارت نجف اشرف  
 رفت و مریمین شد و زمان اختصار گفت مراد در جازه بکزیارید و بر قد مطهر حضرت امیر المؤمنین کزیر  
 پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشتند و در همانجا وفات  
 یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر معروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه  
 داشت ولیکن بطن این قاصر اجتهاد او محل نامل بود بلکه مبتین العدم بود اما در وس مسائل فقهیه خوب  
 ضبط داشت و قتی در روز عید بدین اورفستیم آن مجلس ملو از علماء بود سوال کرد که حکمت دین زنده  
 بودن حضرت عیسی و افتداه نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نسبتنا و علیهم السلام کسی جواب  
 نداد گفت من کفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میدانست که امت عیسی اکثر خلق روی زمین  
 میباشند چه بفت فرنگ از مسا و فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس از طت و امت حضرت عیسی میباشند  
 و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و ارق من  
 اهل کتاب الا لیؤمنین به قبل نوبه و آن جناب را می شناسند و بواسطه شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انکار میکردند از تیغ امام عصر (ع) می شدند حاجی مروری تصدیق کرده است  
که شیخ احمد اخوند ملا صفر علی لاهیجی

اخوند ملا صفر علی لاهیجی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذۀ مرحوم آقا سید محمد بود و آن  
حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در رایه و برخی از فقه را نوشته  
لیکن پایه فهم آن همان اول درجه اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شد و در  
او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عقبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی را  
نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل فتو و تراخی است و معلم ساخت آخرش را  
به کلمه راقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم  
طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدین اورفتم و سوال کردم که در حدیثی وارد که  
امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت معصومه باز در عید غدیر  
یا نوروز بجناب و الایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده بر طلت پیغمبر صلی الله علیه  
و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیت و پنجبال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود بایست  
میگفتند و عید زیاد از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نه گفت و مرحوم حاجی  
شمید ثالث را تیر هجین سوال نمود و جوابی نه شنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه  
نمودم و اخوند مروری در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد بر بویه که از ملا صدری است بدین  
میکرد و در اصغمان بود پس شیخ خوابی دید صبح آن روز دهان اخوند کندیده شد و بوی کنداز دهان  
او بلند می شد بعدی که اهل مجلس از آن متاثر می شدند پس اخوند از تدریس و تدریس علم حکمت  
تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی کنداز دهانش رفع شد.

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معارف علماء عالی مقدار و از مشایخ فیوض و فضلاء رفوگان  
محور و اثره فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتیاق و حید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت  
سید فخر افضل التحسین و البتة و او از تلامذۀ آقا سید علی صاحب شریح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی  
از آن عالم عظیم بر روز نیافته مگر رساله در اصل بر اوست که آن هم ناقص است و در علم اصول در عربی  
عرب و عجم بر تراز او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و در بیان تدریس نداشت و کیفیت که در میان  
تلامذۀ آقا سید علی ماسه نفر سر آمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبود و من شریح

العلماء و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتیم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار با علم  
 نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه علم طور علم و خوشش در علم اصول بوده و این فقیر نیز در حد  
 آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه تخریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جر بزه دارد  
 لیکن او خود میفرمود که من جر بزه ندارم و لیک بجهت تشخیز اذهان طلاب این حسیح و تعدیل  
 در دلیل **در وصایای آقا سید علی مجتهد عبدالکریم** مینویسم

مجتهد آنجناب میفرمود که چون سیدالاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسیدن و شریف  
 العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشا و مسیتی است و آن این است که مجلس درس پر م استید محمد را  
 تشکیلید و مجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را بهر او گرفتن و مجلس درس آقا  
 سید محمد رفتیم و تلامذة مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء مجلس درس  
 نیامد پس از انقضاء مجلس بنسبت شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب بر آمدم که چرا بدرس حاضر  
 نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زینت مجلس دیگران شوم من باید خود درسی بنا کنم پس من  
 به مجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و  
 مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چنانکه  
 طلاب هجوم آوردند آنرا پس کم شدند تا دوسه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء  
 می سوخت تا شبی بدر حجه او رفتیم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دوسه سطر از قوانین را  
 نگاه می کنند آنرا پس در میان محبسه کرده کردش میکنند و فکر می کنند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود  
 پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دوسه روز اجتماع بدل با فتراتی تیز  
 روی بستان قصه گذاشتند و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف  
 العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم

**کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم**

مؤلف گوید که هر چه مؤلف ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود  
 و خواند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر  
 عدیل و نظیر نداشت و ایضا تدریس شریف العلماء نجوی بود که اگر کسی بیت سی سئله از اصول  
 او میدید از همه مسائل او با خبر میشد و لیکن خواند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضا قانون تدریس  
 را شریف العلماء منتفع ساخته بود و خواند ملا عبد الکریم در آن راجل بود و نجوی در اندک زمانی تلامذ

شرف العلماء ترقی است بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی در نزد او ترقی نکرده بود  
 ایضا شرف العلماء مجاول بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در جمل عجب  
 داشت بین اسباب اخوند ترقی تدریس نکرده و الا اخوند ملا عبد الکریم در تدریس بکافه دیار عرب  
 عرب عجب بوده و دوران اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تازمانهای سابق ماسته او مدقق و محترم  
 اصول بنظر نرسیده شاید بر امور مذکوره اینک در زمانیکه در وزارت السلطنه قزوین تحصیل اشتغال داشتیم  
 اخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استاوش را درس می گفت آن هم  
 به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکریم که وجه اعصار است  
 در این شهر باشد و ما را از او استفاضه نماییم و درس اصول او را مشاهده نکنیم نهایت غلاف مروت  
 است پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که  
 درس مرا بشرایط چندی است اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نمیگویم و دوم  
 اینکه کسی ایرادی در میان درس نکند و اگر اشتباهی وارد بعد از اتمام درس شبانه خود را بگوید تا جواب  
 او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه بیچکس نکوید که کافی است و بس بلکه هر چنانکه  
 محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگر چه نه فہمند لا اقل تا شششاه بیایند  
 وقت اگر نه فہمیدند نیایند مجلاً این شرایط را مستحق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون  
 مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میکرد داشت تا دو ساعت بنظر مانده فراغت حاصل میشد  
 بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحسیر میشد تقریباً بقدر ہزار بیت تحسیر می آید طلاب در تحسیر  
 آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدالات بسیار میکرد و فردا آن او را زار میکرد  
 روز دیگر باز اثبات میکرد و هكذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جہر زہ است بلکه من خود در  
 حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در او واجب برای تحسین از زبان طلاب است -

### در حکایت غریب

و از حکایات عجیب اینکه اخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدہ اربیل و در مدرسہ تحصیل  
 اشتغال داشتیم و در آن شهر تاجری بود معروف بدانت و بخل و خاست نفس بحدیکہ ہرگز قلمی  
 بہ فقیر از سفرہ احسانش نرسیده و غالباً در اوقات غذا بہمان کسانی می شد کہ مدیون او بودند و  
 از مال خود اکل نہ مینمود و بنجو یکدقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبع کردند و او را  
 ساختند چون خواست کہ بخورد در یکویش ماند و قدرت بر اکل نداشت کہ مال من در میان  
 گفت

این مال است که به کلیم نه میرود پس شی با طلب در باب آنم و گفت که دوستم همه اتفاق کردند که من  
نیست که چیزی از او کسی از برای فقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا را بنزد او خواهم رفت و چیزی برای  
طلب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آسنه الامر عند و تذر نمودیم که اگر چنین کار را از پیش  
بروم طلب هر کسی مقدار را بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه  
مقدار ده هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرگزاشته بود که اگر مالی برای فروش باو  
داشتن آن از خانه احضار نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضر می موجود باشد که انعقاد مسابا یعنی شود  
و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر و امن همت بر گم و بنزد آن مرد در کاروان  
حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تو وضع جزئی و تحت قلیله اداء کردی آن پس  
گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس راجع داشته استماع نمایند گفت بگو پس شروع  
کردم از بی اعتباری روزگار خدا روفاء اخار و هلاک و آنمخلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و  
غضب حضرت جبار قمار از آیات و اخبار انما اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بخوبی دیدم  
اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت  
بکار زدن معاهده و استعمال شیرست پس گفتم که چمی شود که این صدمات و لطات و عقبات را  
و رفع سازی بایشکه نتخواهی برای طلب مدرسه فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حصص  
در آن روز که روز خلعت و شفاعت و ثروت نیست تزارحم نماید و از این شاید خلاص نماید پس آن  
مرد بی فاصله و بی مسامحه و مسالمة و ماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را بخر  
کرده و میان طلب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخواست و رفت که مبادا بخوان  
غیلان و احتیاج و عفاربت خارج و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان بلا فاصله برخاستم و روی بپوش  
مدرسه آوردم همین بدر کاروان سر رسیدیم دیدم آن مرد از پشت سرفریاد میکند که ای اخوند در میان  
جا باش که ترا به بینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم سرعت  
نمودم و در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مفارقه و مشاجره و مناظره  
کردیم مستقیم خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله  
گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ کزاف نتخواه از من درخواست نمود  
و مال مرا می برد چون مردم با جرایا فمیدند او را منع کردند که بعد از قرفی نتخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم  
است داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و نگه داشتند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آید و بدرسه رسیدیم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواہ را میان ایشان قسمت نمودم و آن مجلسی کہ بآن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتہ منولف کوید کہ اگر کوئی کہ بنا بر این تفسیر بر آن شخص را معنی بر آن نبود پس اخوند چرامال اورا با عدم رضایتی او تصرف و مصروف بہ فقر داشتہ اگرچہ در اول وکیل بودہ و لیکن در ثانی الحال اورا منغرل ساختہ بود جواب کوئیم کہ افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصیاح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شدہ و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیہ و یا از حاکم شرعی اذن داشتہ چہ حاکم شرع جامع شرایط اگر علم ہم رساند کہ شخصی را اشتغال و ضرر و مظالم و حقوق ناس و یا اخلاس و زکوٰۃ باشد می تواند اورا اجبار نماید و نحویکہ ممکن است استفادہ حقوق ناس کردہ باشد پس در این واقعہ شاید چنین بودہ است۔

### در سبب عدم اشتہار اخوند ملا عبد الکریم

بملا اور بدوامر اخوند ملا عبد الکریم را اشتہار بسیار بودہ تا اینکه زمانی دو نفر از اہالی قزوین واقعہ غلیبہ داشتند و آن را در انصمان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طلی نزارہ کردند و مرحوم سید بیگی از مراجعین حکم داد چون بہ قزوین آمدند اخوند بر خطا آن مراجعہ واقف شد و نقض حکم سید نمود لیکن پیش رفت نہ داشت و علماء قزوین ہمہ حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت ورا اشتہار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پیدا آمد و الا با ایست کہ اخوند در اعصار و حید اعصار رہا شد بلی اشتہار بہ عصری از اعصار و در ہر مصری از اعصار و در ہر قطری از اقطار مستثنی بر مصالح و حکم واقعہ کاملہ مشکاملہ گاستہ است کہ اکثر آن را جز خدا تعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل اورا ک شود و نسبت میان فہم و علم و اشتہار عموم من وجہ است۔ و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نہ بینمود و میگفت کہ در بدوامر مرا مسجد بروند کہ جماعت او انما یم چون وقت دیکر شد جمعیت نامومین و بی نقصان گزارشت دیدم از کم شدن نامومین در نفس من تاثیر پیدا شد و خوشتم نیامد دانستم این نماز جماعت قرۃ الی اللہ نیست و فائدہ ندارد و پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست کہ اخوند نقض حکم سید را نمودن از ہوا می نفس بود بکہ اعتقاد با جہاد و سید نہ داشت و یا در آن واقعہ مقرون نہ جناب اخوند را علم بہ رسید بر خطا حکم سید و بر رسید شبہہ داشتہ باشد و چون رسالہ مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت کہ سابقا در جہاد و جہاد بہ شک داشتتم چون رسالہ اورا دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتہار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شد اخوند گفت کہ من تعجب دارم از اینکه شیخ بسہ جدا جہاد رسیدہ باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است اخوند طرانت کرده گفت که کتاب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیرا استتسخا نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبنا مریم را نوشته است و هیچ تصرف ننموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخوایم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان با جرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مسمی بطهران رنستم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کراباسی میر سید حسن میر محمد صادق که از مشاییر اصغیان بوده -

### در دیدن اخوند کتاب حاجی کراباسی را

و از تمانده حاجی کراباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلما تمذ نموده ایشان هم بطهران بودند پس ایشان بیدین من آمدند من باز دید نمودم و گفتم که از تا لیفات حاجی کراباسی آنچه حافظت زیارت کنیم پس در قی ابراز کردند باقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب برآمدند و مکالمه نمودیم هر دو تصدیق بر وجود آن نمودند پس سطر دوم را خواند و ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفح و از اخوند شخصی استفتا نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من مسلم میباشم و پس از من اخوند ملا علی فریوز آبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جازا تقلید از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا بعین العدم و ملا علی قاضی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود و هشتاد و دو حاجی ملا هادی سبزهاری وفات کردند و در طهران یک روزه تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم زیاده در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش مختصر آن بود که امور علمی دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نه می کند ذوق نه دارد و در کار خورده و در بر میداشت یعنی یک تومان مایه میگزاشت و از ده هزار بر میداشت و میگفت که این صنعت ماحور ویشی ده کر بلا می معسکی بمن تعلیم نموده ولیکن در آخر کاری گفت که الان کار با خنجا رسیده که یک سید ارحم یعنی اگر یک تومان مایه بگذارم یک تومان علاوه بر میدارم -

### در مناظره میان محبت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضا حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارو شدم آن جناب دو خبر و بمن داد و گفت که اینهارا بخوان عرض کردم که از کسیت گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجه الاسلام و حاجی ملا احمد زراقی وقوع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظم مرحوم آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد زراقی کرد و حکایتی عجیب باخوند ملا عبدالکریم هم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقع ساخته بود و در نزد من برافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و بیعتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رقابنداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بودند با من بد عتاب و خطاب درآمدند که چرا خواطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را با او نه گفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایه ابطال کار سید شد و مجدداً نقای در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به بیعت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشقی نشسته اند پس بانه همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صبح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و با هم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شمارا با سنجاکه بر زده و در آن مجلس که در دم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا پمضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشتیم بودم —

حاجی ملا محمد عبقر استرآبادی

من حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران و او فضلا زمان و جامع علوم و از کلامه اوقات سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام و کتابت این العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید مهدی باشریف العلماء، محاجه با آقا سید کاظم تمیذ شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی در روشنی شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از تالیفات او پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس دعای کرد و مؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر فضلی است از جناب خداوند تعالی عزائم که بعضی از بندگان علی حسب الاستعداد و چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم و در آن کتاب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محبوب باشم -

### در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن می گرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند و آنجناب در بعضی از کتب کلامیه خود او را تعدد در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفه الله الرابع و حدیث کلام فضیلت فرجام آن است که خدا بی تعالی جل شانه نفر از اولیا را خلیفه خوانده کی که آدم که فرمود آتی جاعل فی الارض خلیفه و دوم حضرت داوود که میفرماید یا داوود انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هارون اخلقنی فی قومی پس پیام آن از خلفا، حضرت امیر المؤمنین است و آنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد و این فقیر در شرح اشکله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام - و ایضا در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مسریات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که طاهرانیکه حاجی مزبور در این باب متابعت میرنجیث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیه مشهوره افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن این است یکم اشقی یعنی کسیکه برای زخرقه دنیا به کسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشی بیانش به انا و سوال کردند فرمود که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و هرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سبزه ترک نمیکرد و همیشه پیش از من سجده افتاد و انتظار میکشید تا روزی من او را بایکدیگر متفقاً بجانی میفرستیم در میان راه اقطاع او را ارشد و مهلت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنیم پس در گوشه شستم و بول کردم و دستمالی بچو و پیچیدم و بجانم زخم و لطمه نمودم پس چند وقتی برآمد که آن شخص را در مسجد دیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نکرده و سبب چه باشد که حضور بهم نیرساند پس بجانم اورفتم که عیادتش کنم و دیدم که مریض نیست از سبب ترک مرا و او این استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید و خود را نه شستید پس اعتقاد من از شما ناپایل شد حاجی گفت من اورا میبرد

شاشی نام

### حکایت اخوند ملاحسن یزدی

اخوند ملاحسن یزدی از معارین مشاییر فضیلا می خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت و در ابجا، بر حضرت سید الشهداء و اقامت انتمه هدی بی نهایت مداومت و مواظب داشت و اول حال مسکنش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کر بلا می معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از مالکین او کتاب بهج الاحزان هست که اجاز معتبره معصیت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اجابت داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد هست و دور نیست که آقا سید علی را هم اورا ک کرده باشد و بجا در اواخر حال مبتلی با زار عشته بود و اطباء اورا هر روزی بیک مثقال سم الفاراعتس یا دوا ده بودند و فتح علی شاه خواست که دختر خود ضیا السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد -

### در ذکر کرامت اخوند ملاحسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملاحسن یزدی اینست که در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیش در یزد بود و بالنسبه بر رعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او سبوه آمدند اخوند فرمود حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را با انواع فصاحت و فصاحت بیرون کردند و در بدو امر ببلقان عارض شدند و مردم امر را به سلطان استبانه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان هست به نحویکه در هیچ بلدی از بلاد برقع مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برابا عارض شوند امر را اعیان و وسایط سلطان مشتبه می سازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عتدای بنحویکه کویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت در این طول مدت پای در دایره وجود در عالم شود نمود اما چه فائده و سائلی که بحق سبده البیاد می راهی دارند همیشه از نظم و صدمه دیگران نابود و آنست که با خدا یک رو کرده اند زیان دنیا کاران بد گیران برای ایشان ندارد و تبارفات و تکلفات بجا از ظلام می نمایند و این فقیر مؤلف کتاب در سالی که بحضر ملوکانه حضرت علی لکنی مشرف شدم و خواستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که شعور مسلمانان است ضرر

و اگر سستی بر جای روی دهد برای صد دینار شکم آن ظالم را پاره می کنم و من تکلیف از خود برداشتم  
 و تکلیف را به کرون شما بار کردم و این سخن از روی صدق بوده نه مبالغه بجزلاً در معامله نیز و سلطان جنت  
 اشقیان فتح علی شاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود  
 و عند الملاقات سخنان خشنوت آمیز در میان آمد سلطان استغفار و واقعه از اخوند نمود و پیش آن بود  
 که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فقراء از ستم او بلبوه آمده اند لهذا  
 من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آورند که اخوند را الحیا و با  
 در مجلس چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشد پس در مجلس سلطان پای های اخوند را بفلک بستند  
 مجدد سلطان بامین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند لقبی ناقصی نه کرده و این کار  
 را رعایا و برای خودشان نموده اند و مقصودش این بود که به اخوند تلقین نماید و او از این کار تبری نماید  
 امین الدوله نیز چون بطبقه علیه علماء اخلاص داشته در مقام معذرت و تصدیق سلطان بر آمده بناگاه  
 اخوند با آنکه پیش بسته بود متغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب  
 ظلم و تعدی او فقر او رعایا تقصیری ندارند پس سلطان بامین الدوله اشاره کرد که توسط کنده امین  
 الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند از مجلس برخاست و بنیزل خود رفت چون شب شد  
 سلطان در عالم رویا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک و سلم را دید که  
 دو انگشت پای مبارکش بسته اند و آنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله و سلامه علیه و آله  
 و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحیه و الثناء بسطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پای مبارک  
 شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض  
 کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیر در حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را  
 بستند پس پادشاه با بیم و همت و خوف از خواب بیدار شد و صبح آن روز با اخوند ملا حسن  
 احترام بسیار نمود و خلعتی فاخره بدو داده و او را مامور بر جوع وطن نمود و اخوند قبول نه کرد و در همان  
 دار الخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود و همیشه در خانه خود مجلس عزائی بر آید حضرت  
 سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب می نمود و خود هم در آخر ذکر مصائب می فرمود و درسی هم  
 موعظه می فرمود و ذکر مصائب می نمود و این فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر می شدم و همان زمان که  
 در کربلا بود باز در ایام عزای بخانه او می رستم و با اینکه آنجا پر عیش و شهن داشت و سخن او را درست می شنیدم  
 فهمیدم مع ذلک بی اندازه گریه می داد

و از جمله چیزهایی که در بالای منبر شافیه از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الون التحیه  
و الثناء را در خواب دیدم و بان حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت  
سید الشهدا علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غشش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن  
حضرت سرور کائنات صلوة الله و سلام فرمود که بل ای اخوند فرزندم حسین در زمان شهادت چهار دفعه  
غشش نموده و فقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکیل المصائب نوشته ام

### قصه حضور شیر به قلنگاه

ایفتار روزی از ایام محرم در خانه اسادا قاسیدا بر اہم علیہ الرحمہ مجلس عزایا بود مؤلف کتاب  
بان مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملاحسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست و اساو زیاد  
احترام از او نمود پس ذاکری قصه آمدن شیر را بر سر اجساد و شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیرالمؤمنین  
علیہ السلام بود که بہیشت اسد بہ قلنگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزر آمد اخوند ملاحسن آن فریاد  
را کہ حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید  
اخوند ملاحسن بان ذاکر فرمود کہ ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی کہ آن شیر امیرالمؤمنین  
بود و روغ است و امیرالمؤمنین بصورت شیر در نہ می آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر  
کن و از کشفه امروز ہم توبہ کن آن ذاکر صیغہ توبہ را جاری ساختہ و سید اسادا استماع مینمود و در این  
باب هیچ تکلم نمود۔ مؤلف کتاب کوید کہ حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است تا  
اینکہ آن شیر امیرالمؤمنین است پس آن مستبد کدیچی نیست بلکه کسانیکہ این قصه را ذکر کرده اند از زان  
علقمی حکایت کرده اند و از جنی حکایت کرده است آن ہم در زیر زمین از او شنیده است پس علیا  
بقول او نیت و این فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکیل المصائب بیان نموده ام و اختلافات را

در آن بتحقیق **در احوال شیخ محمد حسن نجفی** حق نوشته ام

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیہ نسبیه و عالم جلیل القدر و در سموشان و رفعت  
مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آن زمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات بانہایت تحقیق و ریاست  
امامیہ بعد از حجة الاسلام و سید اسادا بان جناب نقاہت مآب منتهی شدہ و بعد از سید اسادا طلاب  
عقبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر شدم  
و آنجناب بچشموت داشته صدای او را از دور نہ میتوانست شنیدہ و قبلی بسلسل بول ہم بود

تالیف او کتاب جواهر الکلام است در شرح شرایع الاسلام از اول تطهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آزاد و ارباب الطباعة چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عباوات است و سه مجلد در معاملات و تفهیم فنیل است و عبا تر فقهاء را با بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد اعلی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منہاج لکرم است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده کویا زمان قوه استنباط نداشته —

### در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق با جهاد ایشان می نمود تا در او اخر یک نفر از طلاب ممویہ و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته و محتوایش شرح لمعه بود گرفت و ویبا چه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوه مستنبطه دارد و امر به شیخ مشقته ساختند و شیخ اجازه او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دوسه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازه او را نوشتند چون چند روز ازین مرحله گذشت و این امر اشتها یافت طلاب بشیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوه فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی زار و آنه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاد اندوگمین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیا دین را بدینا مفروضید و امر را بمن مشقته سازید پس آن بزرگوار کریست و از منبر بزرگوار آمد از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از عنایت عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام حجه چنان حکایت داشت ای صل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتها بودم لیکن اشتها و تروت برایم میسر نکشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و آمانی بکن رفیع شد از آن پس با اشتها و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور ششی در عالم رویا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الون النجته و الثناء برسد پس چون بدر خانه رسید آن حاصل کرد با و اذن ندادند و گفتند که صبر کن شیخ هماغنا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند و در این وقت یکی از خوانمین کرمان شاه که شیخ را

پیشاخت وارد شد و بی اذن داخل خانه پیغمبر صلوٰة الله و السلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی است که مراراه ندید او و این مرد که از او است بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است بدین سبب تراراه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صبح آن روز ختر آقا سید رضار از یوچ نمود نواده بحسب العلوم بود تا با صدیقه کبری فاطمه زهرا محرم شود و شیخ را کتاب خانه بود که آن رازینت کرده بودند ساعتها و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند و از جمله حکایات مضحکه اینک شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدائق داد و آن مجلس یکی از تلامذه که ملاعباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدائق غلط این سخن مذکور است شیخ فرمود که فردا کتاب حدائق را آورده باش و عمدی در این باب منعقد ساختند ملاعباس بجا نرفته در کتاب خود را ده زده و آنچه حدائق که در نزد طلاب بود گرفته و آن عبارت را در حاشیه نوشته صبح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان سوال بود احسن الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملاعباس جعل کرده بود و میفرمود که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک جزء است و مدتی جهت تفرغ از امور وقت مشاغل و رفع موانع بغداد مانده و در خانه براغبار بسته تا لیف فقه اشتغال داشت و از علماء مذمت بسیار داشت بجهتیکه از او منقول است که والله لعین محمد بن عبید الله الا لابطال الحکمة و در اصول بخوبی که در میان متأخرین معروف و مالوف بود نهایت راجل بود و کیفیت که مقام حادی عشره و ثانی عشره است که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام است و چون این سخن را برای مردم شیخ مرقضی حکایت میکرد شیخ مرقضی ششتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرانه میگوید بلکه اصول دیگران را می گوید و مناظره او با شیخ احمد اسائی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ ایستادم و نماز مغرب را با او قدا کردم و سئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت آن حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و کتف نماید یا نه خواستم از او سوال نمایم چون طریق نماز شیخ را دیدم شیطان بمن و سوسه کرد که نماز باین سسر غصه چرا باید از شیخ صادر شود و یسما اینک بعد

از سجده آخر بلافاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح تلاعب میکرد و تا  
تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم  
با او اقامه کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم - یکی  
نماز یک شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز با بوده - دوم وسط مانند نماز استاد  
آقا سید ابراهیم **در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر اعلی الله مقامه**  
سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بحسب اقتداء با او در نماز صبح هر روز  
از خانه ام که مسافتی بسجده او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باومی ایستادم و نماز صبح  
را با او اقامه میکردم و همچنین غالباً نماز را با او اقامه میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم  
و او زمانیکه تکبیر الاحرام قرائت میفرمودند میداد من یکی از تلامذه او استفسار نمودم که در پیش  
جای تدفیت و سید چرا قدمید در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود  
که در زمانیکه به کلند مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون میروم و این قدم دادن اختیار  
من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر استماع واضح می شد  
که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه و فعه میخواند و در نیت  
کفهای دست هم مهر میکرد داشت - مجتهداً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت  
بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسجوع میشد که نماز اخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور  
قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز با را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد  
میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کر باسی نیز نمازش  
نهایت کامل و بسیار طول میداد ولیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن است که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند  
نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان بسک ما داشته چنانچه مسجوع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد  
و یقین دارم که نماز مردمه بوده و نماز شیخ محمد حسن بهمان نجی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز  
میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب  
علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مجزئه میشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر رویش از  
دوش مبارکش کج میشد طفت نه میشد و تا با خن نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق عم  
و سانرا مانان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل  
از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

عربا بسیار کرده اند و شیخ بهائی زید بهائیه در آخر کثکول نوشته است سه مرتبه است یکی معانی  
تفرقه و فرقی که هم خود را می بینند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - و دوم مقام جمع که آن را  
مقام محو نیز میگویند و او آن است که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمائه چیزی را نمی بیند  
و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته سه بهر جان بگرم کوه و در و دشت  
نشان از قدر عتسای تو بنمیم و سوم مقام جمع اجمع که آنرا مقام صوم میگویند و او آن است که  
بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بخوکیه یک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبلی  
گوید سه در این ره انبیا چون ساربانند و دلیل در بهنما و کاروانند و از ایشان سید ماکشاه  
هم او اول هم او آخر در اینکار و مقام دلگشایش جمع جمع است و جمال جانفراش شمع جمع است  
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقامش جمع جمع است و احاطه اش بخوکیه است که پس از  
دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نه میشود  
بخلاف آنکه که مقام ایشان مقام جمع است نه جمع اجمع فلذا در نماز جعفر حق چیزی را نه میدیدند  
ای حاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نماز آنکه برتر و افضل است - و از جمله اعجاب و معجزه  
اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کر بلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را همراه گرفته بزیارت  
حضرت امیر المؤمنین عمر رفت و چون بجرم آن حضرت رفت دست خود را با آسمان بلند کرد و گفت  
که خداوند بجزمت ریش سفید من که از کناهان امام علی در کز که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

### در احوال شیخ مرتضی شتیری الاصل نجفی المسکن والمدفن

شیخ مرتضی شتیری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بد و امر در نزد حاجی ملا احمد  
زراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و متقی بود  
و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز و اقل راتبه از او ترک نه میشد بلکه زیارت شاه  
و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نه میشد و پس از مرگ شیخ محمد حسن ریاست امامیه با و منتهی شد  
و هرگز مقصدی مرافعات نه میشد و به کسی اجازه اجتهاد نداد - و تالیفات او رساله حجت مظنه و رساله  
اصل برائت و رساله استصحاب و رساله تراجیح و رساله نفی ضرر و رساله قمره و رساله من ملک  
شینا ملک الاقربیه و رساله تفتیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد  
لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه بر هاشم کتاب حاجی ملا احمد زراقی و فی الحقیقه در علم  
اصول عیسوی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤتمن بوده و قریب به هشتاد سمر کرده اند

شیخ محمد حسن رحمه الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن غابدین رمضان الترنندی دره صدق نقابت و اجتهاد  
عالم عامل با سدا و فذ لکه حکما. اسلام قد و ذار باب کلام فی الحقیقه علامه این از مننه و وحید اکنه و از شاگردان  
شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود که بی از اوقات بنای تکلم میکرد داشت و  
میگفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که  
خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهان بانی خان  
با یعنی فتح علی شاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر  
باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفر خان زنده بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد کن بهم  
لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء حاجه میگرداند اما اینکه شریف العلماء بتغییر  
پیشد اخوند بهم بی اخت یا تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنسید پس باز  
اورامی گرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در میرسد میگفت ای جماعت طلاب من  
رفتیم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که بر  
سرش بزید مجلأ و دوسه روز به مجلس درس نه می آمد از آن پس رفتایش بشریف العلماء عرض میکرد  
که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود و شریف  
العلماء میفرمود که بیاید مشرف باینکه سخن نکوید پس می آمد و چند روز سخن نمیکفت باز یک روز  
بنامی حاجه را میگزاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و بگذارد وقتی از اوقات میان تلاذه  
شریف العلماء اختلاف شد که در چه بحث شروع کنند آخر الامر بر بحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که  
باید بحث حجیت منظره را شروع کنی والا اذیت من خواهد بود رسید شریف العلماء با و تغیر فرمود  
و ایضا از قصایای اتفاقیه اینست که شریف العلماء در زمانی از از مننه با تلاذه بزیارت سامره  
میرفتند یک شب در جمعی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلاذه سازنده در  
روی داوه آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را گرفته و آن مرد را دنبال کرده آن  
شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بچادر شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید  
شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را از آنجا بیرون کرد و الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و  
مؤتمس در علم منقول و مکررا استاد سنا و آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن هول  
است و باور جموع کنسید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در  
علم رجال و حل رجال و محط رجال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت در و پار عرب و عجم

مسلم بلکه این تفسیر در این اعصار در فصاحت برای او تالی و مانی ندیدم و همچنین در عربیت -

### در تالیفات ملا آقا

در تالیفات او کتاب خرمیت که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومه بحر العلوم است در فقه طهارت و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در نهایت و مثنی خیر المخلوق باین غایب بیفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث به مقصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادله عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منع داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بدلیل بر ملکیت و ما یغنی عن بصحیح یغنی عن بفا سده و نفی غره و اصله لزوم در عقود و قاعده الایمن لا یجوز و قاعده احسان و قاعده التلاف و قاعده تسبیب و غیر این قواعد الکلیه و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کور می گزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد در جالیه و غیره با و اجتهاد و تقلید میباشد - و در زمانی از ازمینه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکر بلا آمد آخوند ملا آقا بدین اورفت شیخ باخوند گفت که جوهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما اورا دید و پسندید یا نه آخوند ملا آقا گفت که از این جوهر در خور این ما بسیار است و آخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد و مؤلف کتاب نیز چند می در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتى تغییر و خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت است که در نهایت جودت بحسب و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خانه آن حبر تحریر بعرضه ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در مصعب این اخبار افکار با کار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین منافات الاخبار فرمود که الی الآن کسی بانسب کتاب مصیبت نوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و صفات بلکه اخباری که مفسدین کذب آنهاست بلکه کربا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند این مایه کسر قدر آن کتاب گردید - و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقائق علمیه و دقائق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار با کارند نوشته و از تالیفات کتاب سعادت نامرئیه است که بخاطر سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی است و خالی از دقائق علمیه نیست و در اقامه مصیبت حضرت سید الشهداء مواظب و منقلب و راسخ بنویسید در بالای منبر از شدت کرب غمش میگرد و در روز عاشورا آب

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میرخت و کل بدن میساید و از آن بر منبر میرفت  
 مجملآ خلاص او بانه اظهار فوق اخلاص انسانی روزگار بود و دارای علم کبیر بود و رساله در آن  
 نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته و البتة صادق بوده  
 و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سوال کردند که صاحب مثنوی را چه ندیدید است  
 کا قره است یا نه در جواب گفت که ندیدم او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته  
 و آن این است **س** اهل دنیا از کبیر و از مبین **ب** لعنت الله علیهم جمعین **ب** و چون سلطان ناصر الدین  
 شاه بدیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبست را اصلاح نه کردن و شایر آثرین  
 خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امثال امر اخوند و لاکی خواست و قدری از سبست  
 خود را در همان مجلس اصلاح کرد و اخوند از کتب علمی زیاد احترام میکرد و بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و  
 سخنان را هر وقت که بر میداشت مانند کلام اندمی بوسه و بر بالای سر میکرد و میگفت  
 کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنچه بجز این معروف و نهی از منکر او حد اهل زمان بود و قریب به  
 هشتاد و یازده سال عمر گزارانید و در دار الخلافه وفات یافت -

## شریف العلماء

ب

محمد شریف بن کلان علی مازندرانی املی ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء متوسل  
 علم اصول استا و فحول ناورد و هر خوان اعجوبه زمان و حید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سما  
 اصول مولدش در کربلا و مدفنش نیز در کربلا و حدقه روزگار در حدیقه علماء ابرار شجر  
 ثمری مانند آن بزرگوار ابصار نمود و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تالیس قواعد  
 اصول ندیده و در مجلس درس او زیاد و از هزار نفری نشستند از جمله تلامذه او سید استاد و شا  
 و رکن عمار آقا سید ابراهیم و اخوند ملا اسمعیل یزدی و اخوند ملا آقاسی در نبدی و سعید العلماء بار  
 فروشی و آقا سید محمد شفیع بر وجودی و شیخ مرعشی مشسری و غیر هم من الافاضل العظام و العلماء  
 الکرام و فقیر مولف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معبر بود و در دستبات مجاورت  
 که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را بنزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العوام  
 مانند نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را بشم تا بیستم صد عدد می شود یا نه گفتم بل میشود و حاجت  
 بشم و نیت شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نمیکنم چه شایکه مصنف و روع  
 گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول بنزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود از آن پس در نزد سیدالاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم مستفیع نه میشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهت عجز از جواب تغییر بالنسبه بشریف العلماء می نمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با او عانتی نمود پس بیست امام ثامن مشرف شد و باز بکر بلا مراجعت کونید که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزا می قوی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکر بلا باز به مجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاد کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و ممتز شده بود پس مشغول بمطالعه و مباحثه و کمال سعی را امر می میداشت تا در اندک زمانی استاد می شد که سرآمد بهره حدقه ارباب

و تصنیف اصول شریف العلماء

منقول

و اصول را به پنج نیکو تعبیر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بین نمود و نه از اسباب و نه از لاحق مانند او در علم منقول پاد در دائرة وجود ذکر داشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض انحلال و خصم را استدلال در عرض زوال و انحلال میکرد و دیگر حاجت بان نیست که همه اوله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر بر دفع همه شبهات خواهد بود و ایضا در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته به نحویکه شنونده اگر بیست سی مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود

در تدیس فقه شریف العلماء

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ایراد و طالب اختیار و فضلاء عالی مقام می نشستند و در اندک زمانی از حنیض تقلید با وج اجتهاد می رسیدند چون استاد آقا سید ابراهیم هر چند ماه بخت اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بقره اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء را خوش آیند شد و تصریح کرد که سید ابراهیم هر چه دارد از من هست و من او را تربیت کردم و حاجت را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خورشید تلمذ عارض کردند که شما اصول میفرمایید و اصول مقدمه است بر این فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم دارید شریف العلماء گفت که صباح یک درس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیح فضولی را خواهم عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیح فضولی را تدیس فرمود بنحویکه بیح فقهی بدان نحو تعرض

نشده و شیخ مرتضی شستری که از تلامذه او بود در کتاب مستاجر بعضی از تحقیقات استادش شریف العلماء را نقل فرموده و حاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنامی تدیس گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار در مجلس درس داشت یکی سبتدین و یکی برای نهمین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب میفرمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب زیارت و عبادت استغفار داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدمین بر ایام حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت من جمیع الوجوه او را تشبیه بولف کتاب نمود اگر چه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلماء با عرض نمود که شما چه تألیف میفرمایید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید نجف و شاخه از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تا این فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تا لیف میاید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلماء فی الفوائذ و الاجتباب در حفظ و ضبط و وقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاق لسان و حسن مقال اعجز به زمان و او در علمای اعیان نجفیکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصد و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه نمود و مکر این که بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت و فاته او در کربلا سی معلی و در سرداب خانه خود مدفون شد و از آثار طاعون شریعت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دو و بیست و چهل و پنج چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون شدت شقیع گشت لیکن اولاد و حافی او بسیار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بار فروش مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بدر سه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که بیاد فروش آمده باشد آنجناب راضی نگشت پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود عیسی میان سی و چهل وفات یافت و آن زمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجه الاسلام علم اشتهار و اقدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علماء نمی نمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ نجف که بجهت بوسه آمدند تواضع درست نه میکرد و در محضر ایشان مرافقه می نمود و مکرر می گفت که

وجه ارض عدیل برای خود نه میدانم مگر پیر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود و در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تقریف و توصیف و او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذہ شریف العلماء آن بود که چون درس را میخوانند پس یکی از تلامذہ را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعہ دیگر او همان درس را تقریبی کرد و اگر در بعضی داشت بیان میکرد باز دستہ دستہ و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر یکی را می نشانند باز آن درس را تقریبی کرد و باجملة یک درس را در شبانه روز چندین دفعہ گفت و مشنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لہذا از او ترقی میکردند البتہ طریقی تدریس همین است الدرس حرف و التکرار الف نہ ہی اساد باید و انکھی کار و آنجناب نماز جماعت نہ میکرد چه در زمانی با صبر مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف بہ تحقیق مسئلہ شد لہذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئلہ فرعیہ سوال میکردند آنقدر شتوق و جمال در سوال ذکر میکرد کہ سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاہل می گشت و بر جماعت عرب اجراء حدودی نمود و بدین و باز دید کسی نیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکر بلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطہرا و او میگرد او لآ ہر چه طالب آن شد کہ شریف العلماء بدین آید ممکن نہ شد زیرا کہ آن جناب بدین و باز دید کسی نیرفت پس صاحب فصول بدین اورفت پس عیال شریف العلماء از او سوال نمود کہ شما نماز جماعت نہ میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

### احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفہانی آمد و است و نماز جماعت می خواند آیا با واقفہ اکتسبیم یا نہ سیر العلماء فرمود کہ برو بخانہ او و بعیال او بگو کہ از او سوال کند کہ شما مجتہد ہستید یا نہ اگر گفت کہ من مجتہد ہستم با واقفہ اکتسبید و اگر بگوید کہ من مجتہد ہستم پس با واقفہ اکتسبید عیال شریف العلماء بخانہ شیخ رفتہ و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمعنی سوال نمود او در جواب گفت کہ من مجتہد بلکہ اعلم میباشم عیال شریف العلماء بخانہ مراجعت نمود و شریف العلماء بیان این مطلب نمود و شریف العلماء فرمود کہ با واقفہ اکتسبید ظاہر اینکہ شریف العلماء اعتقاد با جہتا شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بود و فصول خود را در رس مکتوبہ و مختصر قلمی در قوانین ایرادات بسیار در و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و در کتاب از یکی از تلامذہ شریف العلماء شنیدم کہ حاجی ملا اسد اللہ بر وجودی کہ از شاگردان آقا سید محمد بوده در عہدہ است عالیات شہی رحمان بود و شریف العلماء بنسب در آسبی حضور داشت و زمان

حیوۃ مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراہیم در ہمان زمان در ترو شریف العلماء ملکہ نمود  
 در آن شب ہمراہ استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد اللہ از شریف العلماء  
 سوالی کرد کہ اشکالی بود در مسئلہ اصولیہ شریف العلماء و باقا سید ابراہیم آورد کہ جواب این اشکال  
 من با قویان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست کہ تقریر کند حاجی ملا اسد اللہ  
 متغیر شدہ کہ شما خودی و محبہ از جواب آن داریہ حوالہ بشا کرد خودی نمائید پس مکالمہ فیما بین اتفاق  
 افتادہ و حاجی ملا اسد اللہ عصا براسی شریف العلماء کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چہی  
 کہ ریاست عامہ و تدریس قیادت عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا  
 اسد اللہ باز زیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملہ ملائذہ شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی  
 بود با اتفاق در او آخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشتہ جزا نیکہ استادش کار کردہ تر  
 بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعہ جہلی بازار صریح شد و شریف العلماء از بغداد طیب آورده  
 مخارج کزاف کردہ و او را معالجہ کردہ و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و  
 ہشت نہ ماہ تدریس کرد و از آن پس وفات یافت پس سید اسد بجای شریف العلماء نشست و  
 در آن عمد و ملا اسمعیل و حیدر عصر بودند یکی ملا اسمعیل و احد العین صنعانی کہ ادشا کردان اخوند ملا  
 فوری بودہ در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی ست و دیگر سی ملا اسمعیل یزدی بسیار مقبلا  
 بفقہ و فاقہ بود و در حجرہ او جز قلدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب رافا قد پس  
 شریف العلماء مراسلہ جاتی با ہالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشتہ اخوند  
 ملا اسمعیل تا بیزورفتہ مراجعت میکرد چون از کرمانشاہان کزشت در کار و انصرافی در ایوان حجرہ منزل  
 کردہ از قصایای اتفاقہ حاجی ملا اسد اللہ نیز نسبت می آمد او ہم با اصحابش در آن کار و انصراف منزل  
 گرفت پس دید کہ اخوندی در ایوانی تنہا نشستہ حاجی کردش میکرد پس نیز داخوند رفت و نشست  
 احوالشان استغفار نمود و اخوند گفت کہ از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئلہ از او سوال  
 کرد و اخوند گفت کہ ہندہب استاد بگویم یا ہندہب خودم حاجی گفت کہ استاد تو کیست گفت شریف العلماء  
 حاجی گفت ہر دو ہندہب را بیان کن پس اخوند اول ہندہب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و دلیل  
 پس متخار خود را با دلیل در نہایت احکام و غایت اتفاق بیان کرد حاجی ملا اسد اللہ را پسندافت  
 و از تخر او در تحسیر و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و با اتفاق ہم وارد کر بلا شد نہ پس حاجی مزبور تفرغ  
 دیدن از شریف العلماء نمود آن تفرغ معروض اجابت در نیامد زیرا کہ داب شریف العلماء بر دیدن نبود

پس حاجی ملا اسدالله خود بیدین شریف العلماء رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذہ شریف العلماء بود و بلا واسطه برایم نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلماء نظر بر احوال خود که بالنسبه بهمه علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف نمودند برای این بود که بر حاجی بخت و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی دراز منته سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بهمه مشایخ و علماء همین طریقه بود پس ساینوقت دو نفر عرب برافه خدمت شریف العلماء آمدند و شریف العلماء حکم بقسم نمود و ما بالذراع سلین و در آن عرب قسم خورد از آن پس یکی از صحاب حاجی ملا اسدالله با اشاره او مسئله از شریف العلماء سوال نمود و شریف العلماء جواب فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بد خانه رسید حاجی مزبور رو با صیابش نمود و گفت آن کسی را که در شام طریق دیدیم او ستاد است و شریف العلماء گفت حاکی گوید که من از همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلماء عرض داشتم شریف العلماء گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است و هر چه دارد از من است ولیکن ایشان از من سوالی کردند من هم مقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی استتدعیایست بیان کنند تا من تحقیق

شیخ محمد تقی

شیخ محمد تقی بن محمد حسین از صاحبان علم اصول و از تلامذہ شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر معالم است فی تحقیق تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء اوله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ کوی سبق از میدان همگان ربوده و تمام اصول را نوشته و مؤلف کتاب برکن کتاب حاشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین تعلیق مؤلف بر قوانین و نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر غیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت خود آقا سید محمد باقر مؤلف بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد دراصفهان حاضر میشد و حجت الاسلام با او میلی نداشت و احکام او را مضامیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گزاشته زمانی مرحوم فتح علی شاه بیدین او آمد گفت ای شیخ بلعین صبیبه جناب شیخ شمار آزار و بر شما مسلط است اما اندر همین مباحث که سلطان هم از جماعت نشون باین درد با بستلی است

در مشایخ حاجی ابراهیم

یدای حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهانبنده حدقه مهره نقباء و مستدیدی از صفادیده علماء و رئیس جماعت فصوله و مسلم کل و نو پنج سال عمر نمود در هزاره و دیست و شست و دو عالم بقا و رحلت نمود و این تفریحی مجلس درس او حاضر شدم و نوادگان آنسوس سیهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابوالقاسم قمی است و از اوصافها شنیدیم که من در سن آقا محمد باقر بهبانی را دراک نمودم و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من بنان بسیاری خدمت آقا محمد باقر بهبانی و آقا سید صدیق بحر العلوم تلذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه نمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم من اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد حسانی بوده تا لیفات او اشارات الاصول